

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(اللَّهُمَّ أَعُوذُ بِكَ)

(خداوندا! به تو پناه می‌برم از این که)



(أَنْ أَضِلَّ أَوْ أُضَلَّ)

(گمراه کنم یا گمراه شوم)



(أَوْ أَزِلَّ أَوْ أُزِلَّ)

(بلغزانم یا لغزانده شوم)

(أَوْ أَظْلِمَ أَوْ أُظْلِمَ)

(ظلم کنم یا به من ظلم شود)

.....
(أَوْ أَجْهَلَ أَوْ يُجْهَلَ عَلَيَّ)

(به جهل بکشانم،

یا به جهل کشیده شوم)

جلسه‌ی دهم گفتاری پیرامون
(تربیت توحیدی قرآن کریم)

آنچه گذشت

در (نگاه مقامی به جهان دیگر) اموری مانند:
(مرگ، برزخ، صراط، میزان، آخرت)،
(بهشت و جهنم و بازگشت)،

همگی یک (مقام) یا (جایگاه)،
و تماماً (مقامات قابل دسترسی) هستند.

در (نگاه مقامی) انسان دائماً در حال سیر است؛

مرتبه‌ی اول سیر انسان (دنیا) است؛
پایان این مقطع از سیر (مرگ) است؛

(مرگ) مرتبه‌ی (پرده‌برداری از حقایق) است.

اگر آنچه را که انسان در روز قیامت مشاهده می‌کند،
(از قبل موجود و حاضر نبود)،
صحیح نیست به او گفته شود:

(این امور از جانب تو مورد غفلت واقع شده است)،
و در پرده از تو پنهان بوده،
و امروز از آنها پرده‌برداری می‌شود؛
و غفلت از میان می‌رود.

ادامه‌ی سخن

نگاهی به باطن کلمه‌ی
(رجوع / بازگشت)

بعد از شرح (نگاه مقامی به جهان دیگر)،

بار دیگر به پرسش قبل برمی گردیم:



مقصود از این جمله چیست؟

(أَنَّ الْأَشْيَاءَ سَيَعُودُ إِلَىٰ حَالِهَا قَبْلَ الْإِذْنِ)؛



خداوند خبر داده که:

اشیاء به حال قبل از (إِذْن) باز خواهند گشت،



مقصود از (بازگشت) به حال قبل از (إِذْن) چیست؟

گفتیم: تمامی دارایی‌های عالم از
(اصل وجود گرفته تا صفات و افعال)
به (إذن) و اجازه و موافقت الله تعالی است.

(بازگشت) به حال قبل از (إذن) یعنی:
تمامی دارایی‌های عالم از
(اصل وجود گرفته تا صفات و افعال)
به صاحب اصلی (بازگشت) می‌کند.

کلید واژه‌ی این گفتگو،
در کلمه‌ی **(بازگشت)** نهفته است.

قبلا گفتیم:

با شنیدن کلمه‌ی **(بازگشت)**،
اولین چیزی که به ذهن می‌رسد،
(بازگشت مکانی و زمانی) است.

اما در (نگاه مقامی)

در کلمه‌ی (بازگشت) معنای دیگری نهفته است.

(بازگشت)، یعنی (نشأت گرفتن و ظاهر شدن).

(بازگشت، ظهور مصدر) است.

(بازگشت)، یعنی:

(لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ)

(بازگشت)، یک (مقام قابل دسترسی) است.

(بازگشت)، مرتبه‌ای از سیر انسان است؛

(بازگشت)، مرتبه‌ی (پرده‌برداری از حقایق) است.

پرده‌برداری از این حقیقت که:

قوام وجود انسان به (الله تعالی) است؛

و در تمامی حالات خویش چه ایجاد شدن و چه بقاء،

به (الله تعالی) مربوط و بدون او غیر مستقل است.

(بازگشت)، (تغییر نگرش انسان) است.

تغییر نگرش از:

(مستقل فرض کردن خود و عالم)،

به

(غیر مستقل دیدن خود و تمام عالم).

بازگشت به شرح آیه‌ی
(لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ
الْقَهَّارِ)

(لِمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ)

گوینده‌ای سوال می‌کند (لِمَنْ الْمُلْكُ)، یعنی:
(سلطنت امروز از آن کیست؟).

ترجمه‌ی ظاهری (اليوم)، (امروز) است.
اما معنای دیگری که می‌شود برای آن در نظر گرفت،
(آشکارگی) است.

(قیامت) نیز از این جهت (یوم القیامة)، نامیده شده،
که حقیقت آن، (آشکارگی) است.

گوینده‌ای (در روزی که روز آشکارگی حقیقت است)

سوال می‌کند:

(لِمَنِ الْمُلْكُ)

(سلطنت از آن کیست؟)

دقت کنید!

(قیامت یک مقام است)

(مقام آشکارگی حقیقت)

حقیقتی که در پاسخ به سوال (لِمَنِ الْمُلْكُ)،
آشکار می‌شود این است:

(لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ)

(سلطنت از آنِ الله واحد قهار است)

به عبارت (الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ) توجه کنید!

(الْوَاحِدِ) یعنی (یک)،
و (الْقَهَّارِ) یعنی (آنچه که قهر و غلبه دارد)،

(در روز آشکارگی) آشکار می شود:
(سلطنت از آن الله واحد قهار است)،
یعنی منشأ و مبدأ هستی که (الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ) است.

(الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ) (یکی)، است که:
(بر تمامی یک‌ها قهر و غلبه دارد)

سوال: معنای این جمله چیست؟
(یکی که بر تمامی یک‌ها قهر و غلبه
دارد)

به یاد می آورید پیام (إِنَّا لِلَّهِ)، این بود که:

(تمام دارایی ما)، یعنی:

(اصل وجود ما و تمامی صفات و افعال ما)،

به حق تعالی وابسته و ملک حقیقی او است.

(یکی که بر تمامی یک‌ها قهر و غلبه دارد)،

کسی است که:

(تمام دارایی ما)، وابسته به اوست.

از جمله‌ی این دارایی (اصل وجود همگان)،

است؛

(اصل وجود همگان)،

به حق تعالی وابسته و ملک حقیقی او است.

(اصل وجود همگان)، یا (همگان)،

به حق تعالی وابسته و ملک حقیقی اوست؛
در نتیجه:

(او حقیقتِ همگان است)،

یا (خود همه، اوست)

چند لغت در جهان جمله به معنی یکی
آب یکی گشت چون خابیه‌ها بشکنی

پیشتر آ پیشتر چند از این رهزنی
چون تو منی من توام چند تویی و منی
نور حقیم و زجاج با خود چندین لجاج
از چه گریزد چنین روشنی از روشنی
ما همه یک کاملیم از چه چنین احولیم
خوار چرا بنگرد سوی فقیران غنی
راست چرا بنگرد سوی چپ خویش خوار
هر دو چو دست تواند چه یمنی چه دنی

ما همه یک گوهریم یک خرد و یک سریم
لیک دوین گشته‌ایم زین فلک منحنی
روح یکی دان و تن گشته عدد صد هزار
همچو که بادام‌ها در صفت روغنی
چند لغت در جهان جمله به معنی یکی
آب یکی گشت چون خایه‌ها بشکنی
جان بفرستد خبر جانب هر بانظر
چون که به توحید تو دل ز سخن برکنی

پیام (لِمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ)،

نیز این است که:

(در روز آشکارگی) آشکار می‌شود:

(سلطنت از آنِ الله واحد قهار)،

و وابسته به (یکی) است که:

(بر تمامی یک‌ها قهر و غلبه دارد).

(یکی) که (بر تمامی یک‌ها قهر و غلبه دارد).

وقتی ظهور می‌کند؛ آشکار می‌شود که:

(او حقیقتِ همگان است)،

یا (خود همه، اوست)،

(یکی جز او در کار نیست)،

او (الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ) است،

و (بر تمامی یک‌ها قهر و غلبه دارد).

(لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ)، می گوید:

(تمام یکها محو می شوند)

سلطان حقیقی آشکار می شود:

(ذات و صفت و فعلی باقی نمی ماند)،

آشکار می شود:

که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو

دلِ هر ذره را که بشکافی
آفتابیش در میان بینی
از مضیق جهات درگذری
وسعت ملک لامکان بینی
آنچه نشنیده گوش آن شنوی
وانچه نادیده چشم آن بینی
تابه جایی رساندت که یکی
از جهان و جهانیان بینی
با یکی عشق ورز از دل و جان
تابه عین الیقین عیان بینی
که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو

(مالکیت مطلق حق تعالیٰ)

در بحث گذشته از بیان مرحوم علامه طباطبایی گفتیم:

قوام وجود انسان به **(الله تعالی)** است؛
و در تمامی حالات خویش چه ایجاد شدن و چه بقاء،
به **(الله تعالی)** مربوط و بدون او غیر مستقل است.

در نتیجه **(مالکیت حقیقی وجود و قوا و افعال انسان)**،
فقط و به نحو انحصار از آن اوست.

حال به ادامه‌ی بیان مرحوم علامه توجه کنید!

فَهَنَّاكَ مَلِكٌ حَقِيقِي هُوَ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ،
لَا شَرِيكَ لَهُ فِيهِ، لَا الْإِنْسَانُ وَلَا غَيْرُهُ.

پس **(ملکی حقیقی)** وجود دارد،
که فقط از آنِ الله تعالی است،
و او در این **(ملک حقیقی)** هیچ شریکی ندارد؛
نه انسان و نه غیر انسان.

وَ مَلِكٍ ظَاهِرِيٍّ صُورِيٍّ كَمَلِكِ الْإِنْسَانِ نَفْسَهُ،
وَ وَكْدَهُ وَ مَالَهُ وَ غَيْرَ ذَلِكَ.

و (ملکی ظاهری و صوری) وجود دارد،
مانند مالکیت انسان نسبت به:
خودش و فرزند و مالش و سایر امور.

هُوَ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ حَقِيقَةً،
و لِلْإِنْسَانِ بِتَمَلُّكِهِ تَعَالَى فِي الظَّاهِرِ مَجَازًا.

اما:

(مالکیت حقیقی) آن، فقط از آنِ الله تعالی است،
و مالکیت انسان،
به سبب مالکیت دادن الله تعالی به انسان،
به شکل (ظاهری و مجازی) است.

فَإِذَا تَذَكَّرَ الْإِنْسَانُ حَقِيقَةَ مَلِكِهِ تَعَالَى،
وَ نِسْبَتَهُ إِلَى نَفْسِهِ فَوَجَدَ نَفْسَهُ مَلِكًا طَلِقًا لِرَبِّهِ.

پس زمانی که انسان

(حقیقت مالکیت حق تعالی)

و رابطه‌ی مالکیت حق تعالی با خویشتن را به یاد

داشته باشد،

خویش را (مِلکِ طَلِقِ پروردگارش) می‌یابد.

وَ تَذَكَّرَ أَيضاً أَنَّ الْمَلَكَ الظَّاهِرِيَّ فِيمَا بَيْنَ الْإِنْسَانِ،
وَ مِنْ جُمْلَتِهَا مَلِكٌ نَفْسَهُ لِنَفْسِهِ وَ مَالَهُ وَ وَكَلِدِهِ،
سَيَبْطُلُ فَيَعُودُ رَاجِعاً إِلَى رَبِّهِ؛

و همچنین زمانی که به یاد داشته باشد،

(مالکیت ظاهری انسان)،

از جمله مالکیت او نسبت به خویش و مال و فرزندش،

به زودی باطل خواهد شد،

و به پروردگارش باز خواهد گشت؛

وَجَدَ أَنَّهُ بِالْآخِرَةِ لَا يَمْلِكُ شَيْئًا أَصْلًا،
لَا حَقِيقَةً وَ لَا مَجَازًا.

در نهایت می‌یابد که او:

(مالک هیچ چیز نبود)

(نه حقیقتاً و نه مجازاً)

وَ إِذَا كَانَ كَذَلِكَ لَمْ يَكُنْ مَعْنَى لِلتَّأْتِرِ عَنِ
الْمَصَائِبِ الْمُوجِبَةِ لِلتَّأْتِرِ عِنْدَ إِصَابَتِهَا.

و زمانی که اینگونه شد،
متأثر شدن و اثر پذیرفتن از مصیبت‌هایی که:
هنگام اصابتشان موجب تأثر می‌شوند،
معنایی ندارد.

فَإِنَّ التَّأْتِرَ إِنَّمَا يَكُونُ مِنْ جِهَةٍ فَقَدْ الْإِنْسَانِ شَيْئًا مِمَّا يَمْلِكُهُ،
حَتَّى يَفْرَحَ بِوَجْدَانِهِ، وَ يَحْزَنُ بِفِقْدَانِهِ.

چرا که متأثر شدن و اثر پذیرفتن،

از این جهت رخ می‌دهد که:

(انسان چیزی را که مالک آن است از دست بدهد)،

تا با به دست آوردن شاد شود،

و با از دست دادن غمگین گردد.

وَ أَمَّا إِذَا أُذْعِنَ وَ اعْتَقَدَ:
أَنَّهُ لَا يَمْلِكُ شَيْئًا لَمْ يَتَأَثَرْ وَ لَمْ يَحْزُنْ.

اما اگر اذعان و اعتقاد داشته باشد:

(مالک هیچ چیز نیست)،

نه متأثر می شود و نه غمگین می گردد.

وَ كَيْفَ يَتَأْتِرُ مَنْ يُؤْمِنُ بِأَنَّ اللَّهَ لَهُ الْمُلْكُ وَحْدَهُ،
يَتَصَرَّفُ فِي مُلْكِهِ كَيْفَ يَشَاءُ؟

و چگونه متأثر می‌شود کسی که ایمان داشته باشد:
(سلطنت و مالکیت)،

(فقط و به نحو انحصار از آن الله است)،

و در ملک خویش، هرگونه بخواهد تصرف می‌کند.

سخن را با شعری از شوریده‌ی
شیرازی به پایان می‌بریم

هر چه کنی بکن مکن ترک من ای نگار من
هر چه ببری ببر مبر سنگدلی به کار من
هرچه کِشی بکش مکش باده به بزم مدعی
هرچه خوری بخور مخور خون دل فگار من
هرچه دهی بده مده زلف به باد ای صنم
هرچه نهی بنه مننه دام به رهگذار من
هرچه ببری ببر مبر رشته‌ی الفت مرا
هرچه گنی بکن مکن خانه‌ی اختیار من
هرچه هلی بهل مهل پرده ز روی چون پری
هرچه دری بدر مدر پرده‌ی اعتبار من
هرچه روی برو مرو راه خلاف دوستی
هرچه زنی بزن مزن طعنه به روزگار من
هرچه گُشی بگُش مگُش صیدحرم که نیست خوش
هرچه شوی بشو مشو تشنه به خون زار من

پایان جلسه‌ی دهم گفتاری

پیرامون

(تربیت توحیدی قرآن کریم)